

افق بیکران

یادنگار حشمت سنجری

به کوشش مرشد پایگان (سنجری)

www.ketab.ir

سرشناسه: پایگان، مرسله (سنجری) • عنوان و نام‌پدیدآور: افق بیکران | یادنگار حشمت سنجری: به کوشش مرسله سنجری.
 مشخصات نشر: تهران: خط و طرح، ۱۳۹۶. • مشخصات ظاهری: ۱۵۲ ص.؛ مصور. • شابک: ۹۸۲۷۷-۰۰۱-۶۰۰-۹۷۸
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا • موضوع: سنجری، حشمت، ۱۲۹۶-۱۳۷۳. -- سرگذشتنامه
 موضوع: موسیقیدانان ایرانی -- قرن ۱۴ -- سرگذشتنامه • موضوع: Musicians--Iran-- 20 th century-- Biography
 رده‌بندی کنگره: ML ۴۱۰ ۱۳۹۶ ۹۱ س | رده‌بندی دیویی: ۰۹۲/۷۸۹ • شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۲۷۱۴۴



یوسف آباد، خیابان ۳۲، پلاک ۴۴
 ۸ ۸ ۰ ۲ ۴ ۷ ۶ ۰

افق بیکران

یادنگار حشمت سنجری

به کوشش مرسله پایگان (سنجری)
 مدیر هنری و طرح روی جلد: روشنگ مافی
 عکاسان: غلامحسین ملک عراقی، فرامرز جودت، بیژن بنی احمد، فخرالدین فخرالدینی،
 امیر نادری، مرسله پایگان
 چاپ نخست: زمستان ۱۳۹۶
 تیراژ: ۵۰۰ جلد

امور پیش از چاپ:

شابک: ۹۸۲۷۷-۰۰۱-۶۰۰-۹۷۸

© تمام حقوق برای ناشر محفوظ است

۷	دیباچه مرسله بایگان (سنجری)
۱۳	سرگذشت
۱۵	سوختن سنجری
۴۳	آنها و غره‌ها
۴۵	دوستان بخندای سن دانشور
۴۹	آفتاب بزم و آینه یزدن مشی
۵۵	همواره در ناله پروین سموری
۵۹	هنوز سنجری را بس سناسب هریون ناصری
۶۵	همیشه به خاطر این مرد عبدالعزیز مروی
۶۹	عشق راه خود را می‌یابد مسمدرضا نیری
۷۷	آینده در دستان اوست فکرت امیراف
۷۹	یک اتفاق ساده اما باشکوه علیرضا غفاری
۸۳	بایمردی استاد محسن افتاده
۸۷	آخرین ملاقات ما سرگنی آقاجانیان
۸۹	گفت‌وگوها
۹۱	موسیقی خوب، موسیقی بد
۱۰۱	ابتذال بر موسیقی ما حاکم شده است
۱۰۹	افراط در کمین موسیقی
۱۱۳	برخورد سازنده با تماشاگر شهرستانی
۱۱۷	رهبر ارکستر به مثابه فرمانده
۱۲۱	اگر موسیقیدان نبودم، آدم عاقلی می‌شدم
۱۲۵	نکته‌هایی از موسیقی ایرانی
۱۲۹	از نگاه مطبوعات
۱۳۱	سفر به سرزمین‌های شمالی گ. بجانیان
۱۳۵	نگاهی به آثار حشمت سنجری
۱۴۱	حشمت سنجری، دور از صحنه درگذشت
۱۴۲	سالشمار
۱۴۷	اجراها: از آغاز تا پایان

دپیپاچه

مرسده بایگان (سنجری)

شاید حالا سال‌ها پس از شکسته شدن بغض‌های بسته و خشک شدن
آن کسب‌وکاری، چهره نشسته، نوبت به من رسیده باشد تا چند کلامی از
همسفر شریک، زندگی‌ام حشمت سنجری بنویسم. نمی‌دانم در وجود
او چه یافتی که از همان روزهای نخست احساس کردم باید یک عمر
برای پی بردن به حوز و طبع همسرم و کشف اسراری که حتی خود او
نیز به وجود آن آگاه نیست، بکوشم.

در آن روزها به خود می‌گفتم من هرگز به مردی ساده و معمولی
فکر نکرده‌ام، بلکه کوشش را راه کشف او و اسرار طبیعت و سرشت
او یکی پس از دیگری و بعد، پیوسته همه‌ی اینها به یکدیگر برای پی
بردن به حقیقت وجودی او چقدر زحمت، مشق و مطبوع است و روزی
که من او را بشناسم چه پنج سال و چه پانجاه سال بعد باشد چه روز
بزرگ و افتخارآمیزی برایم خواهد بود. در طول آن سال‌های زندگی مشترک،
با این که به تمام ابعاد زندگی او پی بردم و خلقت خوی و رابه‌خوبی
دریافتم باید نزد خود اعتراف کنم که در شکافتن راز شخصیت و نسبت
به روزی که با هم پیوند بستیم چندان پیشرفت محسوسی نکردیم. مادر
طول زندگی مشترکمان همیشه باهم بودیم - در خانه نشستن و باهم بودن
را به گردش و تفریح با دوستان و مهمانی‌ها ترجیح می‌دادیم - دوست
داشتیم باهم بنشینیم، باهم شام بخوریم و راجع به کار و تمرین روز یا
ارکسترو یا قطعه‌ای موسیقی که قرار بود اجرا شود صحبت کنیم؛ در این
سال‌های آخر گپ‌زدن راجع به شاگردانش هم اضافه شده بود. بعضی
اوقات مثل دو شاگرد مدرسه باهم می‌نشستیم و زبان می‌خواندیم، البته
در این جا هم باز من شاگرد بودم و او استاد. او همیشه و در همه حال
استاد من بود.

زمانی که مشغول ساختن آهنگی بود همیشه مرا مورد مشورت قرار می داد و نظر می خواست. به سلیقه ام احترام می گذاشت و گفته هایم را می پذیرفت، بعضی وقت ها تا پاسی از شب گذشته روی ملودی ها و هارمونی قطعات باهم صحبت می کردیم و وقتی نظراتمان یکی می شد، نت ها به روی کاغذ می رفت و بعد، کار نوشتن این نت ها از روی نسخه اصلی یعنی پارتیتور برای سازهای مختلف ارکستر به من محول می شد چون او دیگر خسته بود و باید استراحت می کرد و من تا صبح مشغول نوشتن می شدم. روزها و شب ها به این کار ادامه می داد تا قطعه ای نوشته شده برای تمرین و اجرا با ارکستر آماده می شد. چون همیشه در اثر کار و تمرین و به خوابی های شب های گذشته خسته بود و احتمال درگیری با افراد ارکستر را داشت، سعی می کردم در تمام روزهایی که تمرین داشت، خودم را حدود ساعت ۱۰:۳۰ که ارکستر آتراکت داشت با لیوانی چای و قهوه و یک ساندویچ کوچک به او برسانم تا ضمناً شاهد کار او با ارکستر باشم. چون بعضی اوقات پیش می آمد که نظر مرا در مورد کار رهبری و حرکاتش جویا می شد و اگر احیاناً موردی بود که من نظرم را می گفتم با کمال میل می پذیرفت.

گاهی مسائلی پیش می آمد که تا مدت ها در زندگی همه هست، سعی می کردیم این مسائل را هر قدر هم که پیچیده شد با منطق و استدلال حل کنیم و در این راه همیشه من بودم که به مشکلات زندگی را به گردن می گرفتم و او را به کار خودش رها می کردم. در مورد کارها و فعالیت های هنری اش به تفصیل نوشته و گفته شده است، از لحاظ اخلاقی بسیار متواضع و واقعاً متمایز از دیگران بود. بر این اعتقاد بود که لازمه ی هنرمند بودن، داشتن خصلت های نیک انسانی و سواطف بشردوستانه است و او که بسیار از این صفات برخوردار بود همیشه می پرسید، تا بتواند به شاگردانش و دوستانش و همکارانش در کارهای هنری کمک کند و تا آن جا که مقدور بود معرف ذوق و استعداد هنرمندان وطنش باشد. اگر سر تمرین تصادفاً با یکی درگیری پیدا می کرد و عصبانی می شد، باور کنید یا همان جا معذرت می خواست و موضوع فیصله می یافت و یا اگر منزل می آمد، به شب نرسیده طرف را پیدا می کرد و با هزار زبان از دلش در می آورد. آنقدر که به پایین دستی ها توجه داشت به بالا دستی ها نداشت و همیشه در محل کارش نسبت به دربان و پیشخدمت و نگهبان، مهربان و به قول معروف پیش سلام بود.

حشمت سنجری، هرگز نخواست در کارش به اصطلاح «میان‌بر» بزند و مرتبه‌ای را که شایسته‌ی آن است زودتر از موقع به دست بیاورد، بلکه سعی کرد پله‌های پیشرفت و موفقیت را یکی یکی پیماید و بالا برود. به همین جهت، خطر سقوط هرگز برای او وجود نداشت. همکارانش، به خوبی می‌دانند که چقدر کارش را خوب می‌دانست و تا چه اندازه بر ارکستر تسلط داشت. همه‌ی اعضای ارکستر سمفونیک تهران به او و هنرش، آگاهی‌هایش و مهارتش در رهبری معتقد بودند و همین اعتقاد بود که موجب پیشرفت و تعالی ارکستر می‌شد.

حشمت، خوشبختانه دوستان خوب و صمیمی، بسیار داشت و مخالفان او اندک بودند و همین موجب موفقیت و پیشرفت در کارش بود. او روزه‌ی بسیار به مطالعه و تحقیق و تفحص در کارهای ادبی و هنری داشت. از روی هیچ لغتی یا کلامی یا جمله‌ای و یا یک بیت شعر به طمع سرسری نمی‌گذشت، همیشه کتاب‌های لغت، فرهنگ‌های فارسی و اسامه‌ی بی‌کی که زبان آن را می‌دانست دم دستش بود و اگر به کلمه‌ای شک می‌کرد تا آن کلمه را به صورت صحیح و معنای واقعی آن و تلفظ درست آن را بداند می‌کرد، آرام نمی‌گرفت. حتی اگر نیمه‌های شب چیزی به ذهنش می‌رسید از خواب بیدار می‌شد و مشغول ورق زدن کتاب‌ها می‌شد.

حشمت به منابع موسیقی ملی ما عشق می‌ورزید. بر این اعتقاد و اندیشه بود که در موسیقی ایرانی رزمین‌های زیبا و فراوانی هست که دست‌نخورده باقی مانده و شایستگی آن را دارد که به نحوی جهان‌پسند، عرضه شوند. او می‌گفت: «باید حالت‌های ریتم و تکرار را از آن‌ها بگیریم و روح موسیقی علمی را در آن‌ها جاری کنیم، موسیقی ما هم با موسیقی جهان نو هم‌سطح شود». همیشه می‌گفت: «من ملت‌های بسیاری را می‌شناسم که با وجود آن که منابع موسیقی آن‌ها از ما بیشتر و عمیق‌تر نبوده، امروز جایی برای عرضه‌ی آثار موسیقی خود یافته و توانسته‌اند در صحنه‌های بین‌المللی با کنسرت‌های سمفونیک و اپراها خود را به جهانیان بشناسانند... تنها راه درست، برای رسیدن به آینده‌ای روشن و شناساندن موسیقی ملی ایران به جهان، آن است که موسیقیدانان آگاه، دانشمند، خوش‌قریحه و مسلط به کار آهنگسازی زیاد و زیاده‌تر بشوند و با مطالعه و دقت در زمینه‌های اصیل موسیقی ایرانی آن را بسط و گسترش دهند».

گفتنی زیاد است ولی مجال نیست. سال ۱۳۵۷ پس از ۳۶ سال خدمت مداوم و صادقانه دولتی بازنشسته شد و پس از آن ۹ سال دیگر نیز به خدمت فراخوانده شد و کارش را ادامه داد. روزی که حکم بازنشستگی او را دادند، گفت: «من هیچوقت نمی‌خواهم معنی این کلمه را بدانم، هنگامی که انسان هدف و رؤیایی دارد احساس پیری نمی‌کند». دوستان و نزدیکانش می‌دانند که همیشه وقتی صحبت سن و سال می‌شد، می‌گفت: «من چهل و چند سال بیشتر ندارم». البته شوخی می‌کرد، ولی باید دید این شوخی از کجا سرچشمه می‌گرفت؛ از آنجا که او هنوز هم با آن که از مرز ۷۰ گذشته بود احساس پیری نمی‌کرد و دلش می‌خواست فعال باشد و خدمتی بکند.

یادآور می‌کنم که آخرین لحظه‌ی بودن بر سر قدرت باید راه خود را برود و به فردا که دیگر بر سر کار نیست توجه نداشته باشد. حشمت نیز چنین اعتقادی داشت. یادآور می‌کنم اگر تصور می‌کند راهی که می‌رود درست است نباید هیچ سنجش افکار و اظهار نظرهای ضد و نقیض بهراسد؛ تنها باید به خودش و کاری که می‌کند معتقد باشد و هر بادی او را نلرزاند.

پس از ۴۵ سال خدمت بیمارستان، در خانه، در سنگر عشق و محبت و ایثار، تا واپسین ساعات عمرش با از خودگذشتگی به شاگردان خوب و باوفایش درس داد و الحق این برفایان که در مکتب او درس عشق و انسانیت و محبت و هنر آموخته بودند، چه زیاده از منزلت او را ارج نهادند و هنوز هم می‌نهند. وقتی یکی بیمار است دیگری باید سالم باشد، هنگامی که یکی دل شکسته است دیگری باید شاد و آوازدار باشد و زمانی که یکی ناتوان است آن دیگری باید نیرومند باشد. نقش‌ها همواره تغییر پذیرند. هیچکس نمی‌تواند در همه‌ی مواقع سالم و نیرومند و شجاع باشد. چنانچه سلامت و شجاعت گاهی به ضعف می‌گردد و زمانی احیا می‌گردد. معنی زندگی مشترک با یکدیگر آن نیست که هر دو همیشه در کمال نیرومندی و یا این که هر دو همواره در نهایت عقل و اراده و تدبیر باشند، بلکه در پرتو محبت و عشق و ایثار و حتی ترحم و گذشت، قدرت تحمل‌شان در مقابل زندگی و زمانه افزایش می‌یابد - همکاری حقیقی این است.

حالا دیگر برای او دلهره و آزرده‌گی و یأس و شعبده‌بازی‌های تقدیر وجود نخواهد داشت. ما در طول ۴۳ سال زندگی آنقدر به هم نزدیک بودیم که هیچ چیز ما را از یکدیگر جدا نخواهد ساخت. آیا فکر

می کنید چون او مرا ترک کرده، من تنها مانده ام؟ چگونه ممکن است من تنها بمانم؟ من که در تمام مدت این سال ها با او کار کرده ام، با او لذت و رنج برده ام. یادگارهای زیبایش هنوز هم در اطرافم هستند، صدای خوشش هنوز در گوشم هست، از اتاقش هنوز صدای ویلن بچه های عزیزش به گوش می رسد. شاگردان و دوستان باوفایش هنوز در کنارم هستند. آنقدر چیزهای به یادماندنی از خود به جا گذاشته است که احساس می کنم همه ی زندگی ام بوی او را دارد. ارزش خاطرات به مراتب نیرومندتر از پوست و گوشت هستند. او نیست ولی برای من تا موقعی که حیات دارم زنده است. با همان ایمان و اعتمادی او را در کنار خودم حس می کنم که به هنگام اجرای کنسرت هایش بر روی سکوی بهاری - او حالا نیز با من است، چنانکه در آن لحظات پرشور و افتخار فرب برای اجرای یک کنسرت و یا به روی صحنه آوردن یک اپرا با من برد.

در سال های اوایل که جوان بودم، نمی دانستم زندگی ما چقدر طولانی و لذت بخش خواهد بود، اما اکنون عظمت لطف این زندگی بر من معلوم است. من برترین خوشبختی و سعادت را که برای یک زن امکان پذیر است داشته ام؛ همسرم و بدون کمترین سستی، همسر مرا دوست داشته ام و زندگی ما پیدار و زیبا بوده است. آیا تصور می کنید این خاطرات را می توان فراموش کرد؟ آیا تصور می کنید هر قدر هم باقیمانده ی عمر من طولانی باشد دوست خواهم کرد خاطره ی تمام آن سال های زیبا و پرفراز و نشیب را که به تازمه سر برده ام در ذهن تجدید کنم؟

کار من پایان نیافته است، مادام که من زنده ام، بی یاور نخواهد ماند؛ تا هنگامی که او بود، با او و برای او تلاش و مبارزه کردم و حال که او نیست سعی می کنم این تلاش را شدیدتر کنم - من نمی گفتم نیستم چون او با این که کار و فعالیت و تلاش و مبارزه ی زیادی داشت و از جان، مایه می گذاشت، زندگی طولانی و زیبا و پرافتخاری نیز داشت. من هم می دانم روزهای باقیمانده ی عمر خود را بدون او ولی با او چگونه به سر برم - یک ازدواج خوب هرگز نمی میرد و مابقی عمر را مانند سال های گذشته زیبا و دلپذیر خواهد ساخت و با خاطرات آن، تا روزی که چشم از این دنیا فروبندم، خوش خواهم بود.

۲۳ سال پیش روز ۱۴ دی ماه ۱۳۷۳ شمع وجود مردی از تبار هنر خاموش شد و در روز ۱۷ دی با حضور دوستان، شاگردان باوفا و هنرمندان موسیقی دوستی که سال‌های سال با او بودند، بدرقه شد. به قول پروین: «اندر آن جا که قضا حمله کند، چاره تسلیم و ادب تمکین است». همه تمکین کردند، من هم تسلیم شدم. چهل روز پس از این ماجرا به فکر افتادم کاری را که روحاً آمادگی‌اش را نداشتم انجام دهم ولی چون باید می‌کردم، کردم. عده‌ای از دوستانش که شنیدند می‌خواهم کتابی برای او به چاپ برسانم خودشان مقالاتی فرستادند. خود من هم رای این کار می‌بایست خیلی چیزها از جمله نوشته‌ها و پروگرام‌های کسرت‌ها و مسائل دیگر را جمع‌آوری می‌کردم، ولی نه! لازم نبود چون بایگانی ذسم همدی آنچه را از ۴۳ سال زندگی پربار با او می‌خواستم در خود ضبط کرده بودم. وزهای خوش، برنامه‌های موفق، مسافرت‌های پی‌درپی، تشویق‌ها و تلمذه‌ها... همه را به یاد داشتم ولی باید همه را به روی کاغذ می‌ریدم. صدیق کنید که خیلی سخت و طاقت‌فرسا بود، ولی با نیرویی که از خودم (با اینکه خود مدتی بیمار شدم) این کار را کردم. حالا این کتاب که در دست دارید با تمام مقالات و اسنادی که در این سال‌ها بر آن افزیده‌ام برای صدمین سال تولدش به چاپ رسیده است. امیدوارم برای دستارانش و جوانان اهل موسیقی که او را در زمان خودش ندیدند و فقط اسمی از او شنیدند، این نوشته‌ها بتواند شمع راهی برای شناخت او باشد تا ببیند رای‌های موسیقی این مملکت چطور جانش را گذاشت... روحش ساد.

کتاب حاضر در تلاش برای ارائه‌ی تصویری روشن از بخشی از تاریخ معاصر در حوزه‌ی موسیقی چند صدایی ایران جمع‌آوری شده است. احترام به هنرمندان پیشگام و جریان ساز، باید در فرهنگ ایران زمین تبدیل به یک آیین شود. تا به پاسداشت زحمات و تلاش‌های آن بزرگان قدر زمان حال را بدانیم و بتوانیم درسی از تلاششان بگیریم. دو اقدام درباره‌ی این مهم صورت گرفت: اول فیلم رقص دایره ساخته‌ی فرزاد فره‌وشی و پس از آن کتاب حاضر که زحمات توکا ملکی، غزاله یعقوبی، امید ایران مهر، فرزاد فره‌وشی، محمد علی منصوری و روشنگ مافی و همکاری موزه‌ی موسیقی همیشه به یادم خواهد ماند.